

## گفت‌وگو با سوزان پاترون، برنده‌ی مدال نیوبری

## با نوشتن، در دو جهان مختلف زندگی می‌کنم!

ایستاده‌اند. کافی‌ست چشم‌های مان را باز کنیم، چیزی یا کسی را عمیقا دوست داشته باشیم و بخواهیم زندگی کنیم. آن وقت با یافتن «نیروی برتر» قدرتی پیدا می‌کنیم که می‌توانیم تمام سختی‌ها را پشت سر بگذاریم و دوباره به روزهای روشن زندگی بازگردیم. سوزان پاترون نویسنده‌ی ادبیات کودک و نوجوان است که در سال ۲۰۰۷ به خاطر کتاب «نیروی برتر لاک» موفق به دریافت جایزه‌ی جهانی نیوبری شد. گفت‌وگوی زیر گزیده‌ای از صحبت‌های او درباره‌ی این کتاب است.

برای بعضی‌ها در بدترین شرایط ممکن اتفاق می‌افتد. جایی که به آخر خط رسیده‌اند و دیگر بدتر از آن نمی‌شود. درست لبه‌ی پرتاب است که «نیروی برتر» تان را پیدا می‌کنند. و نیروی برتر چیزی نیست جز انگیزه‌ای برای ادامه‌ی زندگی در بدترین شرایط روحی ممکن. «لاکی» شخصیت اصلی کتاب «نیروی برتر لاک» در جست‌وجوی همان نیرو و انگیزه برای ادامه‌ی زندگی‌اش است. سوزان پاترون نویسنده‌ی این کتاب با روایت زندگی لاک به خوانندگان نوجوان و بزرگسال خود نشان می‌دهد که انگیزه‌های حیات در گوشه کنار زندگی منتظر ما

## انابازی

تخلص‌اش آذرباد بود و اشعارش تصاویر بدیعی از طبیعت و حالات درونی انسان با زبانی صادق و صمیمی، مثل خود شاعر. شاعری که در بهار ۱۲۸۸ متولد شد و در پاییز ۱۳۶۵ از دنیا رفت. شاعری سپید به نام سلمان هراتی.

## ای کاش درختی باشم

ای کاش درختی باشم  
تا همه‌ی تنهاییان  
از من پنجره‌ای کنند  
و تماشا کنند در من  
کاهش دل‌تنگی‌شان را

اگر این‌گونه بود  
پس دلم را  
به سمت دست‌نخورده‌ترین قسمت آسمان  
می‌بردم  
تا معبر  
بکرترین عطرها باشم  
که تاکنون  
هیچ مشامی  
نبویده باشد  
و قاب تصویرهای متحرک  
از خیال سبز  
در باغ آسمان  
که قوی‌ترین چشم‌ها آن را  
رصد نمی‌توان کرد

ای کاش درختی باشم  
تا از من دریچه‌ای بسازند  
و از آن خورشید را بنگرند  
که حرارت و بزرگی را  
از پیشانی مردی وام گرفت  
که خانه‌ای داشت  
کوچک‌تر از دو گام که برداری  
ای کاش مرا تا خدا وسعت دهند  
تا نشان دهم  
انسان یعنی  
چهل سال آینده‌وار زیستن

من تصویرهایی دارم  
از سکوت  
که در بیابانش  
واژه‌ها لال‌اند  
و کلمه‌ها کوچک  
بروز سکوت  
در جنگل کلمه  
چگونه آیا؟  
ای کاش پنجره‌ای باشم!



طولانی روی من تاثیر زیادی گذاشت و این همان چیزی بود که «لاکی» در داستان به دنبال آن بود.

## چالش‌های ادبی، تحقیقی، روانی و... برای خلق اثرتان چه بود؟

بزرگ‌ترین چالش چیزی‌ست که همه‌ی ما به شکلی درگیر آن هستیم: پیدا کردن زمان مناسب و کافی برای نوشتن. من تمام وقت کار می‌کردم و پایان روز حسابی خسته می‌شدم. به خاطر همین روزهای آخر هفته یا تعطیلات را برای نوشتن انتخاب می‌کردم و سعی داشتم موضوع داستانم را حفظ کنم و در حال و هوای آن بمانم.

## از روزی بگوئید که متوجه شدید جایزه‌ی نیوبری را برده‌اید. از نقد و معرفی‌ها و صحبت‌ها متوجه شده بودید که برنده‌ی این جایزه شده‌اید یا واقعا یک غافلگیری بزرگ بود؟

«نیروی برتر لاک» در نوامبر ۲۰۰۶ منتشر شد و آن قدری که یادم است می‌توانم بگویم آن موقع تقریبا هیچ‌کس کتابم را نخوانده بود. نه نقدی، نه معرفی‌ای و نه جلسه‌ی نقد و بررسی و نه هیچ چیز دیگر.

در واقع، از نوشتن ناامید و حتی دچار افسردگی شده بودم و می‌خواستم از تحویل دادن کتاب بعدی‌ام به ناشر صرف‌نظر کنم. چون با خودم می‌گفتم: «چرا کسی باید کتاب دوم نویسنده‌ای را که اسمش اصلا به گوشش نخورده، بخواند؟» تماس تلفنی نیوبری یک غافلگیری بزرگ و باورنکردنی بود برایم.

## برخی نویسندگان کتاب‌شان را برای برنده‌شدن جایزه‌ی خاصی می‌نویسند و در طول نگارش داستان هم مدام آن جایزه را مد نظر دارند. شما هم وقت نوشتن داستان‌تان چنین جایزه‌ای را (مثل جایزه‌ی نیوبری) در نظر داشتید؟

ریچارد جکسون (ویراستارم) سال‌ها پیش بهم گفته بود سخت‌ترین کتاب برای نوشتن همانی‌ست که برای برنده‌شدن جایزه‌ای در نظر گرفته شده باشد. من هم این‌طور فکر می‌کنم.

## یک سوال کلی، اگر می‌توانستید به گذشته بازگردید، به خودتان که تازه شروع به نوشتن و نویسندگی کرده بودید، چه توصیه‌ای می‌کردید؟

یک مدت طولانی کتاب‌های نوجوان خیلی کم می‌خواندم چون شغل اصلی من ادبیات کودک بود و نیاز داشتم که هر چه قدر می‌توانم کتاب‌های این گروه سنی را بخوانم. وقتی امسال بازنشته‌ام، احساس کردم باید گروه‌های سنی و ژانرهای مختلف دیگری را هم تجربه کنم. به خاطر همین با کارهای سونیا سوتز، جان گرین، رودی دوایل و کریس کراچر شروع کردم. بعد دیگر نتوانستم رهاش کنم. ادبیات نوجوان یا نویسندگی‌های خوبی که در این زمینه می‌نویسند، فوق‌العاده است. بنابراین توصیه‌ام به خودم این بود که مطالعه‌ام را گسترده‌تر کنم و حتی چیزهایی را که از آن‌ها خوشم نمی‌آید هم بخوانم.

## وقتی نمی‌نویسید، چه کار می‌کنید؟

من و همسرم دوست داریم اوقات فراغت‌مان را در سیپرای شرقی بگذرانیم، جایی که یک کلبه‌ی کوچک داریم. آن‌جا پروژه‌های آشپزی مختلفی را با هم تجربه می‌کنیم. یک بار برای درست کردن یک غذا پنج روز وقت گذاشتیم.

● بهترین توصیه‌ای که در زمینه‌ی نوشتن از کسی شنیدید چه بوده؟

نوشتن روزانه. قبلا فکر می‌کردم این برنامه کار آسانی باشد. اما حالا مثل این می‌ماند که ارتباطات را با داستان و شخصیت‌ها حفظ کنی. با نوشتن روزانه در دو جهان مختلف زندگی می‌کنم: یک جهان معمولی و پیش‌پاافتاده که در آن ساندویچ درست می‌کنم، دندان‌هایم را مسواک می‌زنم و قبض‌هایم را پرداخت می‌کنم و یک جهان تخیلی که در آن جزئیات زندگی را موبه‌مو کشف می‌کنم و به زندگی شخصی و دنیای نویسندگی‌ام منتقل‌شان می‌کنم. اگر هر روز ننویسم، باید زمان و انرژی زیادی صرف کنم تا دوباره به آن قلمرو شخصی خودم وارد شوم.

\* این کتاب در ایران با ترجمه‌ی آنیته‌بار محمدی توسط نشر پیدایش منتشر شده است.

## به‌خاطر موفقیت‌تان

برای کتاب «نیروی برتر

لاکی» تبریک می‌گوییم.

برای آن‌هایی که هنوز

شانس خواندن کتاب‌تان

را پیدا نکرده‌اند،

می‌توانید کمی درباره‌ی

داستان صحبت کنید؟

متشکرم! «نیروی برتر

لاکی» داستان دخترچه‌ی

دساله‌ای‌ست که مادرش را از

دست داده و پدرش او را ترک

کرده و نامادری‌اش سرپرستی او

را به عهده دارد. او در هاردپن

کالیفرنیا همراه با نامادری‌اش

که یک زن زیبای فرانسوی‌ست

زندگی می‌کند. لاک می‌ترسد نامادری

ترکش کند و او را به یتیم‌خانه

بفرستد، به خاطر همین در جلسات

دوازده گام شرکت می‌کند تا نیروی

برتر خودش را پیدا کند.

## ایده‌ی داستان از کجا به ذهن‌تان رسید؟

از جایی که داستان در آن اتفاق می‌افتد. یک شهر معدن‌دار در منطقه‌ی

سیپرا (sierra) در کالیفرنیا شرقی.

## از وقتی که ایده‌ی داستان در ذهن‌تان جرقه زد تا وقتی که

داستان را منتشر کنید چه قدر طول کشید و مهم‌ترین اتفاقاتی که

در این مدت افتاد چه بود؟

خیلی ناراحت‌کننده است. حدود ده سال با بیش‌تر طول کشید. با

پیش‌نویس‌های خیلی خیلی زیاد. کار پرزحمتی بود که خیلی هم کند

پیش می‌رفت و اصلا دلیلش را نمی‌فهمیدم. مرگ مادرم بعد از یک بیماری

